



الیاس کلانتری

محقق و نویسنده و مدرس دانشگاه

آیات قرآن کریم و معانی عمیق و لطیف آن‌ها، اساس و ارکان اصلی کلام حجت‌های پروردگار عالمیان یعنی ذوات مقدسه معصومین^(ع) را تشکیل می‌دهد، با این توضیح که آن بزرگواران و به تعبیر قرآن کریم «مطهرون» در مرتبه قبل از «تنزیل» به قرآن کریم علم داشتند، همان مرتبه‌ای که در «کتاب مکنون» قرار دارد. و آن مرتبه از معانی و علوم قرآن، بالاتر از افق افهام عادی انسانی است. به طوری که خداوند فرمود: «انه لقرآن کریم* فی کتاب مکنون* لایمسه الا المطهرون* تنزیل من رب العالمین» (الواقعه، ۵۶/۷۷-۸۰)

کلام آن بزرگواران مثل رفتار و افکار آن‌ها، محل تجلی تام معانی آیات قرآن کریم است. البته آن بزرگواران در کلام خود، در مقام خطاب به انسان‌ها قدرت ادراکی و زمینه‌های روحی مخاطبان خود و یا عموم انسان‌ها را در نظر می‌گرفتند.

اما در مورد مناجات با پروردگارشان طبعاً چنین قیدی نباید در کار بوده باشد و در اصل، نیازی به محدود کردن سطح کلام در مرتبه‌ای خاص وجود نخواهد داشت. اما این جا مطلب نیاز به توضیحی دارد و آن این که آن‌ها یک وقت در مقام ارتباط و اتصال با خداوند صرفاً جهت شخص خود قرار داشتند که ورود به آن مقام و نزدیک شدن به آن دروس و امکان افهام عادی انسانی نیست.

اما، یک وقت آن‌ها در مناجات‌های خود با خداوند قصد آموزش به دیگران را داشتند،

یا این که در مقام مناجات با خداوند بودند، اما آموزش به دیگران هم مورد نظر آن‌ها بود، در این زمینه‌ها حداقل در جهت الفاظ و کلام مشتمل بر آن مناجات‌ها محدودیت ادراکی انسان‌ها و سطح علمی و ایمانی آن‌ها در نظر گرفته می‌شد. اما جنبه روحی و حالات شخصی خودشان خارج از این محدودیت‌ها می‌توانست باشد.

در مورد دعاها و مناجات‌های حضرات معصومین^(ع) ابتداءً تذکر یک نکته ضروری است و آن این که:

آن‌ها در مقام دعا و مناجات با خداوند عباراتی را در کلام خود به کار برده‌اند که در ظاهر با مقام «عصمت» آن‌ها تناسبی ندارد. و مثل این که کلام از یک انسان گناهکار که مرتکب گناهان کبیره زیادی شده است، صادر شده، در حالی که آنان در مقام عصمت کامل قرار داشته و حتی یک گناه هم در طول عمر از معصومین سر نزده و هرگز به آن نزدیک هم نشده‌اند. این موضوع چند علت می‌تواند داشته باشد:

یکم: آن‌ها در مقام دعا و مناجات موقعیت انسان‌های دیگر را در نظر می‌گرفتند، انسان‌های عادی که مرتکب گناهانی شده‌اند، پس لازم است با خداوند با این روش و با این نوع کلام مناجات کنند.

دوم: آن‌ها در این نوع از دعا و مناجات، هم حقیقتاً در مقام دعا و مناجات برای شخص خود قرار می‌گرفتند و هم قصد آموزش به دیگران را داشتند. و تفاوت آن‌ها با دیگران در حالات روحی و قلبی بود، نه در الفاظ کلام. مانند نماز جماعت شخص رسول اکرم^(ص) که در آن نماز طبعاً موقعیت افراد مسن و ضعیف را در نظر می‌گرفتند و نماز را کوتاه می‌خواندند اما آن حضور قلبی مخصوص خود، که بالاتر از حد ادراک و تحمل انسان‌های غیر معصوم است، در این نوع نماز برقرار بوده است.

اما حضرات معصومین^(ع) وقتی در تمام دعا و مناجات برای شخص خود - به طور صرف - بودند و آموزش دیگران و رعایت حال آن‌ها مطرح نبود، حالاتی داشتند که انسان‌های دیگر یعنی غیر معصومین^(ع) از آن حالات بی‌خبر هستند. باز مثل دو نوع نماز رسول خدا^(ص) و حضرات معصومین^(ع)، یکی نماز جماعت با دیگران و دیگری نماز فردی و شخصی برای خود و در خلوت‌ها و دور از توجه دیگران.

سوم: آن بزرگواران در مقام عبودیت و دعا و مناجات از ناحیه توجه تام به مقام

پروردگار عالمیان اعمال خود را بسیار حقیر و ناچیز حساب می کردند، اگر چه خود وجود مقدس و اعمال آن ها دارای عظمت خاصی بوده است. یعنی عمل و موقعیت بسیار عظیم ایشان در نظر شخص خودشان بسیار حقیر تلقی می شد. میزان حقیر تلقی کردن خود و عمل خود متناسب با احساس عظمت خداوند بود، عظمت بی انتها و فوق حد ادراک! چهارم: گناهانی که انسان ها مرتکب می شوند از یک نظر به دو قسم تقسیم می شوند، از هر لحاظ در نظر گرفته شود و از هر انسانی سر بزند به طور مطلق گناه شمرده می شود، که بیشتر گناهان از همین نوع هستند.

دوم، عملی است که در شرایط عادی گناه محسوب نمی شود و در شرایط خاص به گناه تبدیل می شود، یا افراد خاصی آن را گناه محسوب می کنند. می شود اسم این نوع عمل را «گناه نسبی» گذاشت. به عنوان مثال: اگر کسی به یک انسان ظلمی کرده، این شخص مورد ظلم واقع شده آیا موظف است شخص ظلم کننده را مورد عفو قرار دهد و او را ببخشد؟ طبعاً در شرایط عادی او چنین وظیفه ای ندارد و به جهت عفو نکردن از او گناهی مرتکب نشده است! اما اگر شخصی که ظلم کرده تقاضای عفو بکند و در این تقاضا اصرار کند به ویژه که این تقاضا را در حضور دیگران انجام دهد، آیا وضعیت تغییر پیدا نمی کند. در این شرایط عفو نکردن از او حداقل در مورد بعضی از انسان ها گناه محسوب می شود.

در سیره شریف وجود مبارک رسول اکرم (ص) نقل شده است که شبی در رفتار و سیمای مبارکش نوعی نگرانی آشکار بود، علت آن را سؤال کردند، آن حضرت فرمود که چند درهم نزد او موجود است، و در این وقت شب هم شخص فقیری شاید باشد که به این چند درهم احتیاج دارد! نگرانی او از این جهت می باشد، تا این که آن چند درهم را یکی از نزدیکانش بردند و به فقیری انفاق کردند و آن حضرت آرامشی پیدا کرد و خوابید.

آن بزرگوار همراه داشتن چند درهم را وقت خواب، در حالی که امکان دارد فقیری به آن نیازمند باشد، برای خود گناه محسوب می کند و به خاطر آن نگرانی در خود احساس می کند و وقتی آن چند درهم به فقیری داده می شود آرامشی احساس می کند و می خوابد. باز در سیره شریف آن حضرت گفته شده که از امام صادق (ع) سؤال کردند، آیا درست است که جد شما رسول خدا (ص) هیچ شبی به اندازه سیر شدن از نان گندم نخورد، فرمود:

نه، جدم رسول خدا (ص) نان گندم نمی خورد، بلکه از نان جو به اندازه سیرشدن نمی خورد! یعنی آن بزرگوار از ارزان ترین نوع غذاها که نان جو بود به اندازه سیرشدن نمی خورد و همیشه در حال گرسنگی بود، و هیچ شبی از یاد فقراء و گرسنه ها غافل نبود. و به اندازه سیر شدن از غذای ارزان قیمت یعنی نان جو را هم برای خود گناه حساب می کرد. چون در جامعه طبعاً گرسنه هایی وجود داشتند.

در مورد امیرالمومنین علی (ع) نقل شده است که یک روز امام حسن مجتبی (ع) پدر بزرگوار خود را به منزل خود دعوت کرد و از آن حضرت اجازه خواست که غذائی از گوشت برایش تهیه کند با مقداری نان نرم معمولی، و امام (ع) به فرزندش اجازه داد.

توضیح این که غذای معمول و همیشگی امیرالمومنین (ع) قطعه ای نان خشک جو بود و فرزندان آن حضرت از روی ترحم به حال پدر، دوست داشتند گاهی غذائی غیر از آن برای او تهیه کنند. و امام مجتبی (ع) به همین جهت اجازه ای از او خواست.

وقتی سفره باز کردند و غذای مورد ذکر را آوردند، در همان حال فقیری به در خانه آمد و اظهار گرسنگی کرد و طعامی درخواست کرد. امیرالمؤمنین علی (ع) به فرزندش فرمود این غذا را به سائل بده چون می ترسم - در غیر این صورت - خداوند روز قیامت بفرماید:

«اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها» (الاحقاف، ۲۰/۴۶) امام امیرالمومنین علی (ع) عدم اعتنا به یک گرسنه در حد ترجیح و ایثار او را برای خود گناه حساب می کند.

نقل کرده اند که مردی به خدمت امام حسن مجتبی (ع) آمد و بدون این که چیزی بگوید امام (ع) کیسه پولی به او عطا فرمود: کسی بعداً به او عرض کرد، شما صبر نکردید او چیزی بگوید! امام (ع) فرمود اگر مهلت می دادم، حاجتش را به زبان می آورد، آن موقع بهای آبروی او را به او داده بودم.

یعنی وقتی امام متوجه می شود او حاجتی دارد، بدون اظهار آن، به او کمک می کند تا آبرویش حفظ شود در غیر این صورت این کار را برای خود گناهی حساب می کند.

همچنین نقل شده که مردی خدمت امام حسین (ع) آمد و نامه ای به او داد، امام قبل از خواندن نامه بطور کامل، یعنی قبل از اتمام نامه، کیسه پولی به آن مرد عطا کرد، کسی بعداً به امام (ع) عرض کرد چرا قبل از این که نامه اش را بخوانی به او چیزی عطا کردی، امام (ع) فرمود اگر او را معطل می کردم - در حد وقت لازم برای خواندن نامه - خداوند مرا مؤاخذه

می نمود. البته حاصل کلام امام (ع) این بود نه عین کلامش. قابل توجه است که آن حضرت معطل کردن یک سائل را در حد چند لحظه که نامه خوانده شود بر خود روا نمی دانست. و چون متوجه شده بود که نیاز او چیست، نخواست او چند لحظه در حالت خجالت کشیده مکث کند. با بیان این چند نکته روشن می شود که ذوات مقدسه معصومین (ع) چه اعمالی را برای خود گناه حساب می کردند.

مورد تحقیق و بررسی در این مقاله «مناجات خمس عشره» و تجلی آیات قرآن در عبارات آن می باشد. این مناجات شریف از وجود مبارک حضرت سیدالسادین، زین العابدین، امام علی بن الحسین (ع) صادر شده است.

مناجات التائبین

۱. «بسم الله الرحمن الرحيم. الهی البستنی الخطایا ثوب مذلتی...»

تمام اجزاء پانزدهگانه این مناجات شریف، با آیه کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع شده است، بنابراین اولین مورد بهره برداری از قرآن کریم و اولین مورد از تجلی آیات قرآن در این کلام، همین آیه می باشد.

قرار گرفتن این آیه کریمه - یعنی آیه «بسمله» در اول هر یک از اجزاء این مجموعه مناجات ها می تواند به یکی از سه علت ذیل مربوط شود:

الف: به جهت رعایت یک ادب توحیدی که عبارت است از شروع هر کاری با نام خداوند که در اخلاق دینی این روش مورد سفارش و عمل می باشد.

ب: آشکار کردن این مطلب که هر یک از این مناجات ها مشتمل بر موضوعی معین با اجزاء مرتبط به هم می باشد که آیه «بسمله» به منزله حصار دور آن اجزاء قرار گرفته و موضوع معینی محور مطالب آن اجزاء را تشکیل می دهد. که در این صورت موضوع شبیه موقعیت این آیه در اول سوره های قرآن می باشد.

ج: ایجاد توجه به این نکته که معانی ملحوظ در این آیه با اجزاء و عبارات این مناجات ها ارتباط دارد و این ارتباط مشتمل بر معانی لطیفی است.

مورد اول نمی تواند به طور قطعی درست باشد و عمومیت پیدا کند، چون شروع کارها

در اخلاق دینی با اصل ذکر نام خداوند باید همراه باشد، نه صرفاً ذکر آیه کریمه «بسمله» یعنی اگر عبارت دیگری هم گفته شود که مشتمل به ذکر «الله» است به این دستور اخلاقی دینی عمل شده است. به عنوان نمونه: دعاهای «صحیفه سجادیه» با آیه بسمله شروع نشده است ولی غالباً در اولین عبارات آن دعاهای، اسم الله به صورتی ذکر شده است به عنوان نمونه: دعای اول: «الحمد لله الاول بلا اول کان قبله»

دعای دوم: «والحمد لله الذی منّ علینا بمحمد نبیّه صلی الله علیه و آله»

دعای سوم: «اللهم و حملة عرشک الذین لا یفترون من تسبیحک»

تذکر این نکته هم این جا لازم است در اول بعضی از خطبه ها و کلام ها احتمال دارد در اصل بسم الله به صورتی مذکور بوده و در مقام نوشتن آن در کتاب ها جهت رعایت اختصار و عللی دیگر حذف شده است. و عبارت «اما بعد» در اول بعضی از کلام ها حاکی از این نکته می باشد. یعنی مطلب اصلی بعد از ذکر نام الله و ثنای ذات مقدس او و بعد از صلوات و سلام بر رسول خدا (ص) چنین است.

اما مورد دوم می تواند مورد نظر باشد، یعنی نقش و موقعیت این آیه در شروع هر یک از اجزاء این مجموعه مناجات ها، و اگر علت سومی قطعی نباشد، حداقل این مورد دوم قابل اثبات است.

در این صورت می شود در یک تحقیق دقیق و عمیق متدبرانه ارتباط اصل موضوع هر یک از اجزاء این مناجات ها یعنی هر پانزده قسمت و اجزاء داخلی آن ها و مضامین عبارات آن ها با معانی ملحوظ در این آیه کریمه، مورد توجه قرار گیرد و کشف شود!

در هر صورت اولین آیه از قرآن که در این مناجات و قسمت های پانزده گانه آن مورد توجه و بهره برداری قرار گرفته همین آیه مبارکه «بسمله» می باشد. اگرچه در این مقاله در مقام بیان تفسیر این آیه نیستیم، اما با توجه به این که کلمه «الرحمن» صفت مبالغه است و کلمه «الرحیم» صفت مشبّهه، از مجموع معانی آیه بر می آید که رحمت خداوند بی پایان و مستمر است و برای میزان آن و زمان بهره مندی از آن محدودیت و ممنوعیتی در اصل وجود ندارد، و اگر در عالم دنیا بعضی از انسان ها از جهاتی از این رحمت و اسعه بی بهره و یا کم بهره هستند، این محرومیت از ناحیه خداوند نیست و همچنین محرومیت کفار در جهان بعدی، از رحمت خداوند و ابتلاء به عذاب عظیم جهنم، همچنان از ناحیه او

نیست. بلکه محرومیت‌ها چه در دنیا چه در آخرت از ناحیه موقعیت خود بنده‌ها می‌باشد. در آیاتی از قرآن مجید به این حقیقت اشاره شده است. از جمله می‌فرماید:

«و ما كان عطاء ربك محظوراً» (الاسراء، ۱۷/ ۲۰).

باز در این زمینه در آیه دیگری می‌فرماید:

«ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض» (الاعراف، ۷/ ۹۶).

طبق مدلول این آیه، ایمان و تقوا عامل نزول برکات خداوند از آسمان و زمین می‌شود، و مانع نزول این برکات نبود این دو عامل است. حال چه ارتباطی بین ایمان و تقوا و نزول برکات خداوند و انتشار مراتب گسترده رحمت او وجود دارد، بحث در مورد آن، احتیاج به فرصت و مجال دیگری دارد!

در این زمینه در مورد دیگری می‌فرماید:

«و رحمتی وسعت کل شیء فساکتها للذین یتقون و یؤتون الزکاة و الذین هم بآیاتنا

یؤمنون» (الاعراف، ۱۵۶/ ۷). طبق مدلول این آیه رحمت خداوند بر همه چیز احاطه دارد و همه چیز در وسع آن قرار گرفته است، البته بهره‌برداری از آن مطابق مشیت خداوند انجام می‌گیرد، و به اصطلاح قانون‌مند است. و شرط بهره‌برداری از آن در مورد انسان‌ها التزام به تقوا و پرداخت زکات و ایمان مستمر به خداوند است.

با این توضیح روشن می‌شود که انسان‌ها می‌توانند میزان بهره‌مندی از رحمت بی‌پایان خداوند را افزایش دهند و با تغییر دادن موقعیت خود، بهره‌مندی از متاع ناچیز موقتی دنیا را که همراه با درد و رنج و حزن و بلاها است، بالاتر ببرند و ورود به منازل ابرار و همنشینان با انبیاء و اولیاء را در بهشت نصیب خود کنند.

۲. «فو عزتک ما اجد لذنوبی سواک غافراً» در این عبارت توجهی به آیه شریفه ذیل شده:

«فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله» (آل عمران، ۳/ ۱۳۵). آیه کریمه درسیاق

آیاتی است در بیان اوصاف و رفتارهای «متقین»، در این قسمت اشاره‌ای دارد به این که هیچ موجودی جز الله قدرت غفران گناهان انسان‌ها را ندارد.

قابل توجه است که غفران گناه غیر از موضوع «عفو» بنده از طرف خداوند است. به طوری که در بعضی از آیات «عفو» و «غفران» بصورت دو موضوع کنار هم به کار رفته‌اند. به عنوان نمونه:

«ان الله لعفو غفور» (الحج، ۲۲/۶۰).

«و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا» (البقره، ۲/۲۸۶).

عفو یعنی بخشیدن و عفو خداوند در مورد گناه بنده، یعنی بخشیدن او و صرف نظر کردن از گناه او و مجازات نکردن بنده جهت آن گناه. اما غفران به معنی از بین بردن آثار و نتایجی که از گناه یا کارهای خطرناک دیگر بنده به وجود آمده. در مورد گناه، غفرا غفران پاکسازی روح بنده و مقامی که اعمال بنده در آن قرار دارد، از آثار گناه است.

توضیح این که:

اعمال انسان آثار و نتایجی به وجود می آورد، اعمال حسنه انسان و عبادات او به پدیده های بهشتی تبدیل می شود، مثلاً به صورت اشیایی نورانی و معطر و درمی آید و در قسمتی از فضای عالم قرار می گیرد. و اعمال سیئه و گناهان به صورت اشیایی متعفن و تاریک مثل دود سیاه و لجن های متعفن در می آید که منفور طبع انسان ها است، و این آثار در فضایی که به یک انسان اختصاص یافته قرار می گیرد. اعمال صادر شده از انسان ها چه حسنات و عبادات و چه سیئات و گناهان و آثار هر دو، نوعی اتصالی به روح صاحبان خود دارند. حال عبادات انسان ها و هر عمل حسنه ای که از آن ها صادر می شود، مثلاً یک استغفار و توبه و امثال آن ها آثار گناهان را پاک می کند و از بین می برد، به طوری که خداوند فرمود:

«واقم الصلاة طرفی النهار و زلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات» (هود، ۱۱/۱۱۴).

در جهت مقابل، عوامل دیگری هم موجب تغییر اعمال حسنه و عبادات و از بین رفتن آن ها و به طور کلی «حبط اعمال» انسان می شوند، مثل شرک و ریا و بعضی از گناهان دیگر بطوریکه خداوند در این مورد می فرماید:

«والذین کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة حبطت اعمالهم هل یجزون الا ماکانوا یعملون»

(الاعراف، ۷/۱۴۷). در این آیه تکذیب آیات خداوند و زندگی اخروی عامل حبط اعمال معرفی شده است.

باز خداوند می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لاتجهروا له بالقول کجهر

بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون» (الحجرات، ۲/۴۹). در این آیه نیز، عدم رعایت ادب مخصوص در حضور رسول خدا (ص) حتی در حد داد زدن، موجب حبط اعمال

معرفی شده است .

۳. «ولا تعزنی من جمیل صفحک و سترک» در این عبارت توجهی شده به آیه کریمه ذیل :
«وان الساعة لآتیه فاصفح الصفح الجمیل» (حجر، ۱۵/ ۸۵) . در این آیه ، خداوند به رسول
گرامیش دستور می دهد که از مخالفت ها و اذیت های کفار به صورت جمیلی صرف نظر
کند و به تکذیب و مزاحمت های آن ها با روشی زیبا بی اعتنا شود .

در معنی کلمه «صفح» در مفردات راغب آمده ؛ صفح یعنی ترک ملامت و آن از عفو
بلیغ تر است و از این جهت خداوند فرمود :

«فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی اللّٰه بامرہ» (بقره، ۲/ ۱۰۹) . و می شود انسان عفو کند و
صفح نکند .^۱

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به نقل از تفسیر الدرالمثور از امام امیرالمؤمنین
علی (ع) نقل می کند ، مراد از صفح جمیل راضی شدن بدون عتاب است .^۲

وقتی خداوند به رسولش و به مومنان دستور صفح جمیل می دهد ، امام سید
الساجدین (ع) هم از ساحت مقدس ربوبیت تقاضای صفح جمیل در مورد خود دارد .

۴. «الهی انت الذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک سمیته التوبه فقلت توبوا الی الله توبه
نصوحاً» در این عبارت آیات زیادی از قرآن مجید مورد توجه قرار گرفته که آشکارتر از همه
آن ها آیه هشتم از سوره «تحریم» است که بخشی از آن عیناً در کلام امام (ع) ذکر شده است .

توبه نصوح ، یعنی توبه خالص و بازدارنده از برگشت به گناه . در مجمع البیان نقل
شده که معاذ بن جبل از وجود مبارک رسول اکرم (ص) سوال کرد : که توبه نصوح چیست آن
حضرت فرمود :

توبه ای که توبه کننده به گناه برنگردد همچنان که شیر به پستان برنمی گردد .^۳
امام در این عبارت «توبه» را دری به روی رحمت خداوند و عفو او معرفی کرده و توبه حقیقی
را ورود از این در ، به حوزه عفو و غفران خداوند و غفلت از آن را عذری غیرموجه می داند !

۵. «یا محیب المضطر یا کاشف الضر» در این عبارت به تعدادی از آیات قرآن اشاره ای
شده و آن آیات به دو دسته تقسیم می شوند ، دسته اول آیاتی که مشتمل بر امر به دعا و
شرایط استجاب آن است ، دیگر دعاهای مستجاب شده از بعضی بندگان صالح خداوند ،
که در راس آن ها پیامبران خدا قرار گرفته اند .

مشهورترین آیه از نوع اول آیه شصت و دوم از سوره نمل می باشد که می فرماید:

«امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء» (نمل، ۶۲/۲۷). در این آیه بطور اجمالی به یکی از شرایط استجاب دعا اشاره ای شده است و رسیدن به حالت اضطرار است. حالت اضطرار حالتی است که امید انسان از همه جا قطع می شود و خالصانه به خداوند عالم امید می بندد، در آن صورت دعای او می تواند دعای حقیقی شود و شرایط استجاب آن فراهم شود.

در آیه دیگری خداوند می فرماید:

«و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین» (غافر، ۴۰/۶۰)، در این آیه، خداوند بندگان خود را امر به دعا کرده و وعده استجاب به دعاهاى آن ها داده، همچنین دعا را عبادت نامیده و استکبار از عبادت خود را موجب ورود به در جهنم معرفی کرده است.

موضوع دعا و شرایط استجاب آن احتیاج به بحث اختصاصی مفصلی دارد و در این مقاله فرصت آن نیست، به طور کلی از کلام های امامان (ع) برمی آید که دعا اگر با شرایط صحیح آن عمل آید حتماً مستجاب خواهد شد. و عدم استجاب دعا مستلزم خلف وعده پروردگار است و چنین چیزی غیرممکن و محال است. اما گاهی عمل بنده فقط صورت ظاهری دعا را دارد و دعای حقیقی نیست و شرایط دعای حقیقی در آن وجود ندارد.

و یا این که دعا مستجاب می شود ولی زمان رسیدن به خواسته مورد نظر جهت حکمتی به تأخیر می افتد، که در این صورت نفع بیشتری به بنده می رسد. گاهی هم دعا موجب برطرف شدن بلائی می شود که بنا بود به بنده اصابت کند.

امام امیرالمومنین علی (ع) در نامه خود به امام حسن مجتبی (ع) در این زمینه می فرماید:

«ثم جعل فی یدیک مفاتیح خزائنه بما اذن لک فیه من مسألته... فلا یقتنک ابطاء اجابته فان العطیه علی قدر النیة و ربما اخرت عنک الاجابة لیکون ذلک اعظم لاجر السائل و اجزل لعطاء الأمل و ربما سألت الشیء فلا توتاه و اوتیت خیراً منه عاجلاً او آجلاً او صرف عنک لما هو خیر لک؛^۴ سپس خداوند کلیدهای گنجینه های خود را در اختیار تو قرار داده از ناحیه اذنی که به تو داده در مسألت از او... پس تأخیر در اجابت دعا از ناحیه خداوند تو را ناامید نکند، زیرا عطای او به

اندازه نیت است. و گاهی تأخیر در اجابت دعا برای عظیم تر شدن پاداش دعا کننده و فراوان شدن عطای آرزو کننده است.

و گاهی چیزی از خدا مسألت می کنی و آن خواسته به تو داده نمی شود، ولی در مقابل چیزی بهتر از آن خواسته به تو داده می شود، یا در دنیا و یا در آخرت... در قسمت دوم عبارت ذکر شده - یا کاشف الضر - به موضوع برطرف شدن گرفتاری ها و سختی ها و نجات دادن بندگان در مشقت ها و برطرف کردن بلاها، اشاره ای شده است. در این زمینه دو مورد از آیات را ذکر می کنیم:

«وایوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر و انت ارحم الراحمين * فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضرر...» (الانبیاء، ۲۱/۸۴-۸۳).

در این آیه، اشاره شده که وقتی حضرت ایوب پروردگار خود را ندا کرد و تقاضای رحمت از او کرد، این دعا مستجاب شد و خداوند تمام گرفتاری ها و بلاهائی را که به آن ها مبتلا بود، برطرف کرد.

«و ذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين * فاستجبنا له و نجیناه من الغم و كذلك نجى المومنین» (الانبیاء، ۲۱/۸۸-۸۷). در این دو آیه نیز اشاره شده به دعای حضرت یونس، وقتی در شکم ماهی قرار داشت و استجابت دعایش و نجات یافتن از آن گرفتاری عظیم.^۵

۶. «بمنك و رحمتك يا ارحم الراحمين» در انتهای این مناجات امام (ع) به بعضی از اسماء الحسنای پروردگار عالمیان اشاره ای کرده و دعاها و درخواست های خود را به آن اسماء متصل فرموده است. به طور ضمنی از این عبارت بر می آید که انسان برای دریافت خواسته ها و حاجات خود از خداوند، «اسماء الحسنی» را مورد توجه قرار دهد و پروردگارش را از ناحیه آن ها بخواند.

این نکته یکی از معارف اساسی قرآن مجید است و در آیات متعددی از قرآن چه به صورت صریح و چه ضمنی به آن اشاره شده است. خداوند در این زمینه می فرماید: «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (الاعراف، ۷/۱۸۰) و همچنین می فرماید:

«قل ادعوا لله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (الاسراء، ۱۷/۱۱۰)؛ بگو:

[خدا] چه «الله» بخوانید و چه «رحمان» هر کدام را بخوانید، بهترین نام ها برای اوست. انسان

در مقام دعا و درخواست از خداوند باید متوجه اسما الحسنای پروردگارش شود و از ناحیه آن‌ها دعای او مستجاب خواهد شد. مثلاً اگر می‌خواهد مورد عفو و مغفرت خداوند قرار بگیرد باید اتصال به اسم «عفو» و اسم «غفور» پیدا کند. و اگر رزق می‌خواهد باید از اسم «رزاق» کمک بگیرد.

اسم «ارحم الراحمین» و توسل به آن، در انتهای تمامی قسمت‌های این مناجات شریف جز در مناجات سوم آمده است. در مناجات سوم هم در اواخر آن به نحوی به آن اشاره شده است، به صورت ذیل:

«یا رحیم، یا رحمن، یا جبار، یا قهار، یا غفار، یا ستار، نجّنی برحمتک من عذاب النار»

مناجات الشاکین

۱. «الهی الیک اشکو نفساً بالسوء امّارة» مناجات دوم با شکایت از «نفس اماره» به خداوند شروع شده، اشاره‌ای دارد به آیه ذیل در قرآن کریم:

«و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم» (یوسف، ۱۲/۵۳). آیه به بخشی از داستان حضرت یوسف (ع) مربوط می‌شود، و مشتمل بر کلام حضرت یوسف است. وقتی آن بزرگوار از زندان آزاد شد و بی‌گناهی او ثابت شد و کسانی که به او اتهامی زده بودند، به دروغ بودن اتهامشان و پاکی حضرت یوسف شهادت دادند، حضرت یوسف این کلام را به زبان آورد.

حضرت یوسف در مجلسی که بی‌گناهی و پاکی او ثابت شد و از او تجلیل و تعظیم زیادی بعمل آمد، یک ادب توحیدی بکار برد و آن این که پاکی و اخلاص و صداقت خود را به خداوند نسبت داد، نه به شخص خودش!

او اشاره کرده به این که «نفس» انسان به طور طبیعی و بیشتر در سن کودکی و جوانی انسان را به سوی بدی‌ها می‌کشاند، مگر انسان مورد رحمت خداوند قرار بگیرد. یعنی در مسیر آموزشهای خداوند حرکت کند، و به کمک خداوند از وسوسه‌های این نفس نجات یابد.

از این آیه و امثال آن، نیاز مستمر انسان به ارتباط با خداوند و بهره‌مندی از رحمت او آشکار می‌شود. لازم به ذکر است که مراد حضرت یوسف، بیان وصفی از روح انسانی است نه روح شخص خود او، به همین جهت نفرمود: نفس من بسوی بدی‌ها امر می‌کند و کلمه

نفس را با «ال» آورد و فرمود: «ان النفس لامارة بالسوء» یعنی وصف کلی نفس انسان را بیان کرده، حتی اگر نفس شخص خود را هم ذکر می کرد باز به همان منظوری بود که ذکر شد. انسان با داشتن این نفس، به طور مستمر احتیاج به دریافت رحمت خداوند دارد و در غیر این صورت و نداشتن ارتباط لازم با خداوند، این نفس سرکش به او مسلط خواهد شد و انسان را در مسیر شیطان به حرکت در خواهد آورد و سرانجام انسان را به جهنم خواهد کشاند.

۲. «ان مسها الشر تجزع و ان مسها الخیر تمنع» در ادامه بیان اوصاف نفس انسانی - نفس اماره - اشاره به دو صفت از آن کرده که به آیاتی از قرآن مجید ارتباط دارد. خداوند می فرماید:

«ان الانسان خلق هلوعاً اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً» (المعارج، ۷۰/

۱۹-۲۱). در تفسیر المیزان آمده است: هلوع صفتی است مشتق از هلع و آن عبارت است از شدت حرص و همچنین گفته اند که هلوع را دو آیه بعدی تفسیر کرده و آن انسانی است که وقت اصابت شربی تابمی کند و وقتی خیری به او برسد از انفاق به دیگران خودداری می کند. این آیات متضمن بیان وصفی، یا اوصافی از انسان است. در کلام امام (ع) این اوصاف به نفس اماره نسبت داده شده، اما در آیات مورد نظر، خود انسان با آن ها توصیف شده، و حقیقت موضوع هم همین است، یعنی انسان به لحاظ داشتن «نفس اماره» دارای این اوصاف می باشد. پس این وصف را هم می شود به نفس اماره نسبت داد و هم به خود انسان (به لحاظ خلقت طبیعی او). یعنی نفس طبیعی او قبل از دریافت آموزش ها و قبل از پرورش آن دارای این اوصاف است و برتری نسبت به سایر موجودات، خداوند می فرماید:

«ولقد کرمانا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (الاسراء، ۱۷/ ۷۰).

اما، در جهت مقابل، همین موجود با اوصافی مثل «ظلم جهول» و «ظلم کفار» و «هلوع» و «عجول» و امثال آن ها توصیف شده است. خداوند می فرماید:

«ان الانسان لظلم کفار» (ابراهیم، ۱۴/ ۳۴).

«ان الانسان لکفور مبین» (الزخرف، ۴۳/ ۱۵).

«انه کان ظلوماً جهولاً» (الاحزاب، ۳۳/ ۷۲).

موضوع جالب توجه در این زمینه این است که بعضی از این اوصاف - در اصل - ناممدوح از ناحیه خلقت در انسان وجود دارد، یعنی در آیات قرآن ذکر شده که انسان با فلان

صفت آفریده شده است! در این صورت مساله مشکل تر می شود .
توضیح این که : یک انسان گاهی در نتیجه اعمال و رفتارهای خود مورد تکریم یا تحقیر و انتقاد قرار می گیرند ، یک وقت هم به جهت اوصاف خلقتی خود مثل قد ، شکل و هوش و بعضی از رفتارهای وراثتی . در نوع اول می توان میزان اختیار و شرایط روحی و اجتماعی انسان را در نظر گرفت و او را به خاطر آن عمل مدح و یا انتقاد کرد .

اما در مورد نوع دوم ، باید توجه شود به این که یک انسان در مورد خصوصیات خلقتی فردی و شخصی خود چه نقشی دارد؟! اصلاً آیا صحیح است انسان به خاطر آن چه خلقت نوعی و یا شخصی او اقتضا می کند ، مورد تحقیر و سرزنش قرار داد؟! آیا حکیمانه است یک انسان را به جهت داشتن نقصی در بدن او که خودش هیچ دخالتی در آن نداشته ، مورد تحقیر قرار داد؟!!

حال با این توضیح لازم است آیاتی از قرآن که بر حسب ظاهر ، در آن ها انسان به لحاظ خلقتی مورد تحقیر قرار گرفته مورد بررسی دقیق - با معیارهای قرآنی - قرار بگیرد و به صورت کارشناسانه تفسیر شود . یک وقت خداوند انسان را به جهت یک رفتار معینی مورد تخطئه و عتاب قرار می دهد ، مثل این که می فرماید :

«قتل الانسان ما اكفره» (عبس، ۱۷/۸۰) . مراد این جا مطلق پوشاندن حقایق است و منطبق می شود بر انکار ربوبیت الله و ترک عبادت او .^۷

در این آیه ، انسان به جهت یک عمل بسیار مهم اختیاری یعنی «کفر» مورد شدیدترین نوع مذمت و تخطئه قرار گرفته است . یعنی این نکوهش و تخطئه از ناحیه عمل اختیاری او است . اما یک وقت انسان از ناحیه خلقت نوعی مورد تخطئه و نکوهش واقع شده مثل آیات اصلی مورد بحث در این قسمت که فرمود :

«ان الانسان خلق هلوعاً...» (معارج، ۱۹/۷۰) .

و یا این که فرمود :

«یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفاً» (النساء، ۲۸/۴) .

حال اگر هلوع بودن و یا ضعیف بودن و یا ظلوم و جهول بودن ، صفت ذم محسوب می شود ، طبعاً این سؤال مطرح خواهد شد که چرا خداوند از ناحیه خلقت انسان این صفات را به او داده است . این جا دیگر بحث از عمل و رفتار یک گروه از انسان ها نیست ، بلکه

بحث سر خلقت انسان است بصورتی که این صفات در وجود او قرار دارد!
این جا می شود گفت، اگر این صفات از هر لحاظ و بطور مطلق صفت نقص و ذم محسوب می شود، اشکال - العیاذ باللہ - به فعل خداوند وارد خواهد شد. و عقلا هم می دانند که خداوند فعل غیر حکیمانه و ناقص و ناممدوح انجام نمی دهد. به طوری که او خلقت همه موجودات را «حسن» معرفی می کند تا چه رسد به متعالی ترین مخلوق که انسان می باشد. خداوند می فرماید:

«الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین» (السجده، ۷/۳۲).

لازم به تذکر است که خداوند به جهت آفریدن انسان خود را «احسن الخالقین» خوانده و تعبیر «تبارک الله» در این زمینه به کار برده است. پس با توجه به آن چه گفته شد، انسان نباید موجودی قابل ذم و تخطئه باشد!

در جواب این اشکالات گفته می شود انسان موجودی است که جهت تحقق کمالات وجودی خود، به طور مستمر احتیاج به ارتباط با خداوند دارد. یعنی در صورت تحقق این ارتباط مستمر او به موجودی ارزش مند و قدرت مند و با فضیلت و برتر از مخلوقات دیگر تبدیل خواهد شد، اما بدون این ارتباط و بدون آثار این ارتباط او موجودی کفور و ظلوم و جهول و قابل ذم و نکوهش خواهد بود.

این نوع ارتباط با خداوند و اتصال به علم بی پایان و قدرت بی پایان او همه استعدادهای وجودی انسان را باور می کند و بدون آن، تباه خواهند شد. پس اگر انسان به تنهایی و بدون داشتن ارتباط مورد نظر با خداوند در نظر گرفته شود، دارای همه اوصاف ناممدوح مذکور و قابل ذم و حقیر خواهد بود. اما اگر در حال اتصال و ارتباط با خداوند در نظر گرفته شود موجودی قابل تکریم و برتر از سایه موجودات و دارای صفات ممدوح خواهد بود.

مثال: اگر عضوی بنام «چشم» در انسان بدون مراقبت و بدون تأمین نیازهای آن و به تنهایی در نظر گرفته شود، عضوی آسیب پذیر و بی دوام است و با اندک آسیبی از بین می رود، اما صورت در نظر گرفته شدن مجموعه جهات مربوط به آن مثل کارائی و ارتباط با سایر اجزاء بدن و تغذیه اجزاء مختلف آن و نحوه محافظت از طرف کیفیت ساختمان اجزاء آن و نحوه قرار گرفتن در بدن انسان، از اعضاء بسیار مهم و متعالی بدن انسان محسوب خواهد شد. به عنوان مثال نحوه حفاظت از آن به نحو شگفت انگیزی آسیب

پذیری و لطافت آن را جبران می کند. بطوریکه یک محافظ محکم پیشانی انسان است که از اصابت اشیاء به آن جلوگیری می کند، محافظ دیگر بینی انسان و سومی قسمت برجسته صورت که زیر چشم قرار دارد و چهارمی ابروی انسان است و پنجمی پلک چشم که وقتی شیئی به آن نزدیک می شود، بدون اختیار انسان و خودبه خود بسته می شود و حائلی در مقابل آن ایجاد می کند، و محافظ دیگر دستگاه شستشوی خودکار است که اگر چیزی مثل گردو خاک و گاز متصاعد از بعضی اشیاء داخل آن رفت، فعال می شود و با جاری شدن ماده ای ضد عفونی کننده، فضای چشم را شسته و ماده خارجی را بیرون می کند.

مثال دیگر: کودکی را در نظر می گیریم که چند ماه از تولد او گذشته است. این کودک هنوز نمی تواند راه برود و حرف بزند، یا خودش شخصاً مقداری مواد غذایی را از جایی بردارد و بخورد و یا مقداری آب از جایی بردارد و بنوشد. او نیاز شدید به مراقبت دیگران مثل مادر و پدر دارد. اگر جائی از بدنش دردی دارد، حتی نمی تواند عضوی را که درد می کند به پدر و مادر یا طبیب اطلاع دهد و فقط یک کار از او برمی آید و آن گریه است. هم در مقابل احساس گرسنگی گریه می کند و هم وقت تشنگی و هم در حال بی خوابی و هم احساس درد در قسمتی از بدن. دیگری باید او به غذا دهد و محل دردش را پیدا کند و او را بخواباند و یا از جایی به جایی منتقل کند.

حال اگر گفته شود این کودک موجودی است بسیار ضعیف و بسیار جاهل و هیچ کاری از دستش برنمی آید جز گریه. آیا او مورد ذم و نکوهش قرار گرفته است؟! یا این اوصاف در مورد او صدق نمی کند؟ یا او نقص در خلقت دارد؟

آیا گفتن این که چرا خداوند او را بسیار ضعیف و بسیار جاهل، کم طاقت و عجول آفریده، از نظر عقلی جایز است؟ آیا این کودک همیشه در همین حال خواهد ماند؟ آیا رشد نخواهد کرد؟ آیا چند ماه بعد قدرت راه رفتن و حرف زدن و غذا خوردن و آب نوشیدن پیدا نخواهد کرد؟ آیا چند سال بعد قدرت این که منظور خود را به دیگران اطلاع بدهد پیدا خواهد کرد؟

آیا درست است درباره او گفته شود که او موجودی است ناتوان و جاهل در حال فعلی و احتیاج به آموزش و کمک دیگران دارد؟ آیا درست است در مورد او گفته شود او نیاز مستمر به آموزش و پرورش دارد و در صورت دریافت آموزش های صحیح عالمانه به موجود ارزشمندی تبدیل خواهد شد؟

جواب‌های این سوالات در نزد عقلا روشن است. احتیاج به آموزش و مراقبت داشتن در مورد یک کودک صفت ذم نیست، اگر چه در حال فعلی بسیار جاهل و بسیار ضعیف است. موضوع وجود انسان و قوای روحی و بدنی و صفات دیگر او جهت دیگری هم دارد و آن این که انسان نسبت به مقامی که خداوند عالم به منظور رسیدن به آن مقام او را آفریده باید مورد ارزیابی قرار بگیرد. به عنوان مثال: راهی را که انسان در مسیر رشد در طول مدت ۱۵ یا ۲۰ سال طی می‌کند، بچه گوسفند و بچه آهو در عرض یک سال طی می‌کند و بچه فلان پرنده همین مسیر را در عرض چند ماه طی می‌کند. بچه آهو چند ساعت بعد از تولد با سرعت معادل سرعت مادرش می‌دود و یا دو سال بعد از تولدش یک آهوی کامل است. بچه گوسفند در دو سالگی به سن رشد کامل می‌رسد و به گوسفند مادر تبدیل می‌شود و بچه به دنیا می‌آورد! اما در مورد انسان شرایط خیلی متفاوت است آیا این حالت در انسان در مقایسه با گوسفند نقص محسوب می‌شود. و گوسفند در این صورت موجود متعالی تراز انسان است؟!!

وقتی هدف و مقصد از آفرینش هر دو موجود در نظر گرفته شود، جواب این سوال روشن خواهد شد. توضیح این که گوسفند برای هدفی آفریده شده است و آن این که علف روئیده از زمین را بخورد و آب بنوشد و آن علف و آب در بدنش بدون اختیار او تبدیل به گوشت و شیر و پشم شود و مقداری از آن‌ها هم تبدیل به موجودی مثل او در مرحله جنینی و نوزادی شود. و هدف از خلقت این موجود هم همین است! بنابراین هدف از آفرینش او خیلی سریع و بدون آموزش موجودات دیگر و فقط از طریق قوانین الهی مربوط به خلقت او تحقق می‌یابد.

اما در مورد انسان هدف آفرینش متفاوت است. در او غذا خوردن و آب نوشیدن و خوابیدن و در نتیجه رشد بدنی مقصد و هدف خلقت نیست، بلکه رشد بدن مقدمه زندگی حقیقی اوست. او باید با دریافت قدرت‌هایی از طریق فعالیت عقل و روح انسانی و آموزش‌های خداوند از طریق پیامبران، برای ورود به یک زندگی متعالی در عالمی دیگر آماده شود. او باید در عالم دیگر در جوار پروردگار عالم و در کنار موجودات بسیار متعالی همچون انبیاء و اولیاء و ملائکه زندگی کند، پس طبعاً احتیاج مستمر به آموزش‌های خداوند و کسب استعدادهای لازم برای ورود به فضای آن زندگی را دارد، پس بدون آن آموزش‌ها

ظلم و جهول است!

در انتهای این بحث اشاره ای می کنیم به این که خداوند عالم، این حقیقت متعالی را در آیه ای با اسلوب خاص قرآنی بیان فرموده: «انا عرضنا الامانة على السماوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً» (الاحزاب، ۳۳/ ۷۲) اصل آیه مشهور است و معروف به آیه امانت، اما به مدلول اصلی آن و بعضی از معانی ملحوظ در آن اشاره ای می کنیم. در ظاهر امر و قبل از تدبیر و دقت در آیه بنظر می رسد که آن در مقام تخطئه و ذم انسان است. چون در آخر آن گفته است که انسان موجودی «ظلم و جهول» است، یعنی بسیار ظلم کننده و بسیار جاهل! اما در اثر دقت و کشف روابط اجزاء آیه با یکدیگر و ارتباط آن با آیات دیگر قرآن روشن می شود که آیه از یک نظر در مقام مدح و تکریم انسان است. و از جهت دیگر در مقام هشدار انسان و اطلاع دادن به او در مورد یک حقیقت بسیار مهم و متعالی و آن این که چون او حامل امانت الهی است، احتیاج مستمر پی در پی به ارتباط و اتصال به خداوند عالم و کسب علم در مورد روش زندگی خود دارد. توضیح این که در آیه اشاره شده است به این که حمل امانت مورد نظر احتیاج به قدرت و عظمتی دارد که آسمان ها و زمین و کوه ها فاقد آن هستند و چنین استعدادی را ندارند، اما انسان چنین استعدادی را دارد، پس انسان به جهت حمل امانت که موجودات دیگر شایستگی آن را ندارند - موجود با عظمتی است و قابل تکریم و تعظیم، اما باید توجه کرد به این نکته که این استعداد و علم لازم جهت بکاربردن آن در مسیر تعیین شده از طرف خداوند باید دریافت شود آن هم به طور مستمر و دائمی.

چند نکته در این قسمت از بحث لازم به ذکر است:

الف: آیه کریمه مورد بحث در مقام بیان این مطلب نیست که چون انسان موجودی ظلم و جهول است، به این جهت امانت را پذیرفته و آن را حمل کرده و اگر ظلم و جهول نبود این امانت را حمل نمی کرد. چون اگر انسان در این فرض جهول بود و به همین جهت آن را حمل کرده، خداوند که عالم بود، او چرا این امانت را به انسان تحمیل کرده است. اگر یک کودک به جهت جهل خود بخواهد باری را که خارج از قدرت او است حمل کند، آیا عقلاً این کار جاهلانه او را تصویب می کنند؟! طبعاً جواب منفی است.

این که خداوند امانت را به انسان عرضه کرده، مستلزم این است که انسان قدرت حمل

آن را دارد، پس این کرامتی است که خداوند به انسان عطا کرده است .
 ب : معلوم نیست در این آیه «جهل» مقابل «علم» بکار رفته باشد . بلکه جهل معنای دیگری می تواند داشته باشد . توضیح این که کلمه جهل در قرآن مجید و دیگر معارف دینی سه معنا دارد که یکی از آن ها مشهورتر است . یک وقت جهل مقابل علم به کار می رود و یک وقت مقابل عقل و گاهی مقابل حلم و بردباری . در این آیه به احتمال قوی جهل مقابل عقل استفاده شده است . که در این صورت جهول بودن انسان به معنی بکار نبردن قوه عقل یا استفاده نکردن از تمام ظرفیت آن خواهد بود . لازم به ذکر است که جاهل به این معنی - یعنی معنای دوم - بطور کلی در فرهنگ متعارف به «جوان» هم گفته می شود .
 و به احتمالی جهل در این آیه مقابل حلم به کار رفته باشد ، که در این صورت معنایی شبیه به عجول پیدا خواهد کرد ، یعنی انسان موجودی است عجول ، به طوریکه در بعضی از آیات مذکور قبلی این صفت در مورد انسان به کار رفته است .

مناجات الخائفین

۱ . «الهی هل تسودّ وجوهاً خرتّ ساجدة لعظمتک»

در این عبارت از مناجات سوم ، اشاره ای شده است به آیه ای از سوره آل عمران خداوند می فرماید :

«یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» (آل عمران، ۳/۱۰۶) . مدلول آیه این است که انسان ها در روز قیامت دو گروه خواهند ، گروهی از آن ها چهره هایشان سفید و نورانی خواهد شد ، و گروه دیگر چهره هایشان سیاه خواهد شد . این گروه کافران هستند ، که وارد جهنم خواهند شد ، اما گروه دیگر اهل بهشت هستند که چهره هایشان سفید و نورانی خواهد شد و در بهشت و رحمت خداوند قرار خواهند گرفت و هیچ وقت رحمت خداوند از آن ها قطع نخواهد شد .
 و در آیه دیگری آمده است :

«و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین» (الزمر، ۳۹/۶۰) . در این آیه هم تکذیب بر الله عامل سیاه شدن چهره در روز قیامت و ورود به جهنم معرفی شده است .

۲. «ولا تحجب مشتاقیک عن النظر الی جمیل رؤیتک» در این عبارت توجهی شده به آیات ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت «وجوه یومئذ ناضرة* الی ربها ناظرة» (قیامت، ۲۳/۷۵-۲۲). نظر به توجه قلبی در این آیه گفته شده نه نظر با چشم. چون رؤیت پروردگار به معنای دیدن حسی به طور قطع محال است. اهل بهشت توجه عمیق قلبی به خداوند خواهند داشت، آن هم به صورت انحصاری. در مورد موضوع رؤیت پروردگار و چگونگی آن در کتاب‌های کلامی و تفسیری در تفسیر این آیه و آیه ۱۴۳ سوره اعراف مطرح شده، علاقه‌مندان می‌توانند به تفسیر المیزان در این زمینه مراجعه کنند.^۷

۳. «ووفیت کل نفس ما کسبت و هم لایظلمون» مناجات سوم با این عبارت به پایان رسیده، که قطعه‌ای از آیه ۲۵ سوره آل عمران است. و مشتمل بر وصفی از روز قیامت می‌باشد. امام (ع) در قسمت پایانی این مناجات ترسیمی از حادثه و صحنه قیامت آورده و وصفی از آن حادثه عظیم را از زبان قرآن بیان فرموده است. آیه، اشاره‌ای دارد به این که همه اعمال انسان در روز قیامت تجسم پیدا خواهد کرد و به صاحب عمل داده خواهد شد. و هیچ یک از اعمال انسان از بین نخواهد رفت.

مناجات الراجین

۱. «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (طلاق، ۳/۶۵) توکل به خداوند یعنی اعتماد و اطمینان به او در امری.^۸

در تفسیر تبیان آمده، توکل یعنی این که انسان امر خود را به خداوند مرتبط ساخته و به حکم او اعتماد کند و به رحمت او آرامش یابد.^۹

در قرآن مجید در آیات زیادی به مومنان دستور توکل به خداوند داده و در توصیف مومنان حقیقی آن‌ها را اهل توکل به خداوند معرفی کرده است.

امام (ع) در مقام بیان بعضی از افعال خداوند و سنت‌های او به این نکته اشاره فرموده که اگر کسی به خداوند توکل کند، خداوند او را کفایت می‌کند، و او را مورد توجه و عنایت خود قرار می‌دهد.

در مقام توکل به خداوند، انسان نیروی اندک خود را - که البته آن را هم از خداوند دریافت کرده - به قدرت بی‌پایان خداوند متصل می‌کند و به میزان اعتمادش به خداوند از رحمت و برکات او بهره‌مند می‌شود، در آن صورت او در مقابل سختی‌های زندگی و

گرفتاری‌ها، دیگر تنها نیست و خداوند قادر و رحیم را در کنار خود می‌یابد.

۲. «والخلق والامر لك» این تعبیر از آیه ذیل برگرفته شده:

«ان ربكم الله الذي خلق السماوات و الارض في ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل و النهار يطلبه حثيثاً و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق و الامر تبارك الله رب العالمين» (الاعراف، ۷/۵۴). در این آیه، بعد از اشاره به ربوبیت الله و جلوه‌های این ربوبیت، خلقت آسمان‌ها و زمین... می‌فرماید خلق و امر مال او است. مراد از خلق، عالم دنیا است که در آن تدریج و زمان حاکم است و مراد از امر، عالم حاکم بر عالم دنیا است و اراده خداوند در آن بدون زمان محقق می‌شود.

۳. «يا من بابه مفتوح لداعيه و حجابہ مرفوع لراجيه» در این قطعه از کلام امام سید الساجدین (ع) موضوع دعا و بعضی از شرایط استجاب آن مورد توجه قرار گرفته و از این جهت به آیات مربوط به دعا از جمله آیه ذیل ارتباط پیدا کرده:

«اذا سألك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان» (البقره، ۲/۱۸۶).

در این آیه بطور ضمنی اشاره شده است دعا در صورتی دعای حقیقی خواهد بود که انسان در مقام دعا حقیقتاً خدا را بخواند، یعنی توجهش از اسباب و واسطه‌های انتقال رحمت خداوند قطع شود و فقط به خود خداوند معطوف شود. این نکته از عبارت «اذا دعان» استنباط می‌شود، در عین حال که در اصل کلمه دعوت موضوع توجه به خداوند مورد نظر است، اما موضوع این توجه را با این عبارت متذکر شده. یعنی این که اصل دعا یعنی درخواست از خداوند و لازمه آن توجه به خداست. اما، گاهی این توجه خالص و انحصاری نیست؛ بلکه انسان در عین توجه به خداوند به اسباب ظاهری انتقال رحمت خداوند هم توجهی دارد و امید برآورده شدن خواسته خود را به آن عوامل هم می‌بندد، بنابراین دعای او حالت دعای حقیقی را پیدا نمی‌کند، و در این صورت خواص دعای حقیقی را نخواهد داشت.

مناجات الراغبين

در این بخش از مناجات، رغبت به رحمت پروردگار و امیدواری به دریافت آن مورد توجه قرار گرفته و این موضوع به تعدادی از موضوعات مطرح شده در قرآن مجید ارتباط دارد، از جمله موضوع توکل و دعا و درخواست از فضل او و امید به نجات از جهنم، نه از

ناحیه اتکاء به عبادات و حسنات و اعمال، بلکه از ناحیه فضل و کرم خداوند. و این که گناهان بنده نباید حالت یأس و ناامیدی در او به وجود آورد، اگر چه به طور دائم باید در مورد گناهان قبلی استغفار کرد و از ارتکاب گناهان دیگر خودداری نمود، اما ناامیدی از عفو و غفران پروردگار جایز نیست. تعدادی از آیات در زمینه موضوعات مطرح شده و مورد اشاره در این قسمت را ذکر می‌کنیم:

۱. «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بَكْلًا شَيْءٌ عَلِيمًا» (النساء، ۴/۳۲)؛ در این آیه خداوند به بندگانش دستور می‌دهد که فضل او را طلب کنند. این موضوع بالاتر از آن است که اگر بنده دعا کرد، خداوند دعای او را قبول می‌کند و مورد خواست او را عطا می‌کند، بلکه بالاتر از آن خودش دستور مسألت می‌دهد.

امام سید الساجدین^(ع) با توجه به این آیه در دعای ابوحمزه ثمالی خطاب به پروردگار عرض می‌کند:

«اللهم انت القائل و قولك حق و وعدك صدق و اسئلوا الله من فضله ان الله كان بكم رحيماً وليس من صفاتك يا سیدی ان تأمر بالسؤال و تمنع العطية؛ پروردگارا! تو گفته‌ای و قول تو هم حق است و وعده تو صدق».

در ادامه و بعد همین آیه مورد بحث را ذکر می‌کند. یعنی از این آیه استفاده کاربردی می‌کند، و آن این که چون تو دستور داده‌ای از فضل تو مسألت کنیم، در مقام امیدواری و رغبت کامل قرار گرفته و دعا می‌کند و یقین خود به استجاب دعا را اظهار می‌داشته، و عرض می‌کند پروردگارا! از صفات تو نیست که دستور دعا و درخواست بدهی و از استجاب خودداری کنی.

۲. «ان الله لذو فضل على الناس و لكن اكثر الناس لا يشكرون» (البقره، ۲/۲۴۳). در این آیه اشاره به فضل پروردگار نسبت به انسان‌ها شده و این که باید فضل او را یادآور شد و شکر آن را بجای آورد، ولی اکثر مردم شکر این فضل را بجای نمی‌آورند. البته این شکر هم، عامل رسیدن مراتب بعدی و برتر فضل به بندگان خواهد شد.

۳. «فاذا قضيت الصلاة فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله و اذكروا الله كثيراً لعلمكم تفلحون» (الجمعه، ۱۰/۶۲). در این آیه دستور به گشتن در زمین و به دست آوردن فضل پروردگار داده، و وسائل معاش را فضل پروردگار شمرده و یک نوع قداست برای آن در

نظر گرفته است، زیرا فضل خداوند محسوب می شود.

مناجات الشاکرین

اصل موضوع شکر در مقابل نعمت های پروردگار که در اجزاء این مناجات به طور مکرر به آن اشاره شده، از موضوعات مهم قرآنی است، و در آیات متعددی در قرآن مجید به آن توجه شده و انسان ها مأمور به شکر در مقابل پروردگار خود شده اند. شکر در اصطلاح معارف دین توحیدی به معنی آشکار کردن ارتباط نعمت با منعم می باشد، یعنی توجه به نعمت و انتقال توجه به خداوند عالمیان، به عنوان منعم!

خداوند در آیات متعددی به مومنان و در رأس آن ها به پیامبران خود دستور شکر می دهد به عنوان نمونه:

۱. «قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین» (الاعراف، ۷/۱۴۴). دستور خداوند به حضرت موسی (ع) در این آیه ذکر شده است.

۲. «بل الله فاعبد وکن من الشاکرین» (الزمر، ۳۹/۶۶). در این آیه نیز، دستور خداوند به رسول اکرم (ص) در مورد شکر ذکر شده است.

شکر در بعضی از آیات فراوان مورد توجه قرار گرفته و خداوند بعضی از بندگان را مورد مدح قرار داده، به جهت این که آن ها «شکور» بوده اند. یعنی صفت مبالغه از شکر در مورد آن ها بکار رفته است:

۱. «ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا» (الاسراء، ۱۷/۳).
۲. «ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور» (ابراهیم، ۱۴/۵).
۳. «اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور» (سبأ، ۳۴/۱۳).

-
۱. معجم مفردات الفاظ القرآن تألیف راغب اصفهانی / کافی، کتاب الدعاء (جلد چهارم دوره چهار جلدی) و تفسیر المیزان تفسیر آیه ۶۰ از سوره غافر. ۲۹۰.
 ۲. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی، چاپ دارالکتب الاسلامیة، ۱۲/۲۰۸.
 ۳. مجمع البیان، ۱۰/۴۰۳.
 ۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
 ۵. جهت تحقیق موضوع دعا و شرایط استجابات آن، علاقه مندان می توانند مراجعه کنند به کتاب اصول